**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 11**

**تطهير با جارى قرآن‏**

**فاجعه اين است كه ما قرآن را به بازى گرفته‏ايم.**

**ما در ميان جو و همراه جريانى كه به قرآن و نهج‏البلاغه روى آورده به اين بازى كشيده شده‏ايم تا خودى نشان بدهيم و وقت‏هاى بى‏كارى را با آن سرگرم باشيم.**

**اين گناهى است كه ما را به سياهى كشانده و به خستگى و نفرت راه داده است.**

**اين است گناه ما. بازى با كتابى كه براى رها كردن از بازى‏ها آمده؛ «1» و سرگرم شدن با نورى كه به خاطر روشن كردن قدر ما و راه دراز ما فرستاده شده است. ما به جاى اين‏كه با آن نور نگاه كنيم، به آن نگاه كرده‏ايم و به جاى رفتن با آن، در خود آن مانده‏ايم. قرآن همچون پلى بود كه ما را مى‏رساند و اكنون همچون موضوعى شده كه به تحقيق علمى در آن قانع شده‏ايم. آن جو و آن جريان عادت و اين گمراهى در برخورد با قرآن (نه به صورت يك جريان، كه به صورت يك موضوع تحقيق)، باعث بازى‏هايى‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 12**

**شده كه فاجعه آفريده است.**

**اين برخورد با قرآن از آن‏جا كه در ما ريشه‏اى ندارد، دوامى نمى‏آورد «1» و بارى نمى‏گيرد و آخر سر به برداشت‏هاى تحميلى و زوركى بدل مى‏شود؛ چون ما مى‏خواهيم به هر گونه، حرفى تازه بر آن ببافيم و برداشتى تازه دست و پا كنيم و از قافله عقب نمانيم. اين ماييم كه داريم با رنگ و نيرنگمان قرآن را رنگ مى‏كنيم و از آن جلو مى‏افتيم. «2» به جاى درس گرفتن از قرآن، به درس دادن به آن برمى‏خيزيم. و ادامه‏ى اين برخورد، بن‏بست و خستگى و در نهايت، نفرت و وازدگى است؛ چون در خلوت صميمى خويش به آنچه كه بافته‏ايم اعتقاد نداريم و آيه‏ها براى ما زيادى و اضافى جلوه مى‏كنند، كه اگر نباشد باز چيزى كم نمى‏شود.**

**براى رهايى از بن‏بست يأس و نفرت و جدايى از غرور و خودنمايى، بايد زمينه‏هايى فراهم شود و جريانى صورت پذيرد. بد نيست اين جريان را با سرگذشت خودم توضيح بدهم.**

**با قرآن، در مكتب و سپس در مدرسه روبرو شدم. استادى داشتيم سختگير ... كه سختگيرى‏ها و فشارش ما را از قرآن و تعليمات دينى بيزار كرد. اين فشار براى نفرت كافى بود، هر چند كه در جوى مذهبى و قرآنى بزرگ شده بوديم.**

**من خودم از اين فشار، تجربه‏ها آموختم، كه ديگر تخم نفرت را اين گونه در دل‏ها نريزم. با يكى از استادها كه جوانى پر شور و مذهبى بود، برخوردى داشتم. سخت خسته و درگير بود. با رئيس فرهنگ و ديگران‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 13**

**كارش به ساواك كشيده بود؛ چون حاضر نشده بود كه انقلاب سفيد را درس بدهد و امتحان بگيرد.**

**به او گفتم از انقلاب سفيد درس بده و سخت‏گيرى هم بكن و اگر مى‏توانى مردودشان هم بكن ... چون اين سختگيرى، بذر نفرت و بيزارى است ... گفتم استادهاى تعليمات ما اين تجربه را به ما نشان دادند ... و با چوب‏هايى كه به ما زدند، ما را فرسنگ‏ها از قرآن جدا كردند.**

**شب در منزل يكى از تجار محل روضه بود. شب گرمى بود. و در آن شب حوض آب و فواره و گل‏ها و رقص ماهى‏ها، مرا به خلسه‏اى كشانده بود كه خواب شيرينى را بر پلك‏هايم مى‏پاشيد.**

**كامل مردى پر شور بالاى منبر بود ... يادم نمى‏رود، با حركت دست‏ها و فريادها و حالت‏هايش آن‏قدر از قرآن گفت كه پس از مدت‏ها بيزارى و خستگى شوق تازه‏اى در من روييد. شوق آشنايى با قرآن ... قرآنى كه آن شب با تلقين‏ها در من بزرگ شده بود. قرآنى كه او مى‏گفت، كليد هر بن‏بست و راهنماى هر تنگناست.**

**وقتى به منزل بازگشتم، قرآن را برداشتم تا از نزديك ببينم. قرآنى بود با ترجمه‏اى كه اسمش را ترجمه‏ى مرمرى گذاشتم. مر او را گفتيم. مر قرآن را فرستاديم ...**

**راستى كه دلم سوخت. اين چه ترجمه‏اى است؟ گاهى شك‏ها بالاتر مى‏آمدند. اصلا اين چه قرآنى است؟ همين كليد پيروزى است؟! همين ضامن عظمت مسلمان‏هاست ...؟!**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 14**

**آن همه شور كه همراه تلقين‏ها در من سركشيده بود و همراه صداى آب و زمزمه‏ى ريز فواره‏ها و رقص ماهى‏ها كه از آب بيرون مى‏پريدند، در من دويده بود، آن همه شور در من خشكيد و براى بار دوم قرآن را كنار گذاشتم ولى اين مرتبه، كنجكاوى بيشترى داشتم كه حتى مرا به عربى كشاند.**

**شايد دو سه سال گذشت. سال‏هايى كه دوره‏ى تولد من بود. در اين سال‏ها جريان‏هايى در من گذشت و فكرهايى در من شكوفه داد.**

**فكرهايى كه اكنون از آن ياد مى‏كنم، آن روزها به اين روشنى نبودند كه اكنون مى‏نويسم ولى طرح‏هايى بودند كه به همين نقش كنونى جان مى‏دادند و حرف‏هايى بودند كه مرا آماده مى‏كردند.**

**در اين سال‏ها منى كه دوبار از قرآن سرخورده بودم، آن چنان نياز به قرآن را يافتم، كه از نفس كشيدن ضرورى‏تر. من خودم را شناختم كه از خاك و كلم و گربه بيشترم.**

**مى‏ديدم من با جهان و با آدم‏ها رابطه دارم. من در دنياى رابطه‏ها هستم.**

**اين رابطه‏ها براى من آن‏چنان عينى شكل مى‏گرفت كه هر حركتم با وسواس همراه مى‏شد. چگونه راه بروم؟ چگونه نگاه بكنم؟ چه بخورم؟**

**چه وقت بخورم؟ ... من در كوچك‏ترين حركت، بزرگ‏ترين رابطه‏ها را احساس مى‏كردم. و در اين رابطه‏ها دنبال ضابطه و دستورى بودم.**

**در اين جهان كه علم، نظامش را تجربه كرده بود، نمى‏توانستم ولنگار باشم. نمى‏توانستم شلنگ و تخته راه بيندازم. رابطه‏ها، به ضابطه‏اى نياز داشت.**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 15**

**اين ضابطه از كدام منبع تأمين مى‏شود؟**

**از علم؟**

**يا از غريزه؟**

**علم انسان و دانش‏هاى او با تمام وسعتش هنوز آن‏قدر ناچيز و محدود است كه نمى‏تواند بگويد در هر حركتى، چه رابطه‏هايى هست. در حركت دست، با دورترين ستاره. در حركت الكترون‏هاى مغز، با رنگ برگ‏ها و خاصيت خوراكى‏ها ... اين حركت‏ها و اين رابطه‏ها هنوز شناسايى نشده‏اند تا ضابطه‏هايش به دست برسند.**

**و غريزه هم در انسان مثل غريزه‏ى حيوانات ديگر نيست كه او را تأمين كند و رابطه‏هايش را كنترل نمايد.**

**با اين توجه، ضرورت وحى مطرح مى‏شد. كتاب مفهوم عميقى به من مى‏بخشيد.**

**هيچ ديده‏اى كه در خانواده‏هاى فقير ماشين آب ميوه‏گيرى و يا رختشويى، چگونه مطرح مى‏شود. همين كه بچه‏هاى فضول مى‏خواهند به برق وصلش كنند، همه دستپاچه مى‏شوند كه صبر كن. بيا كنار. دست نزن تا داداش كتابچه را ببيند. دستورش را بخواند. ماشينى كه نظام دارد، نمى‏توان همين‏طور به آن دست زد و با آن رابطه بر قرار كرد. علم مى‏خواهد. كتاب مى‏خواهد.**

**اين نظام وسيع‏تر براى من اين‏گونه طرح مى‏شد. و ضرورت وحى اين گونه احساس مى‏شد. منى كه دو بار از قرآن رميده بودم، اكنون به قرآن روى مى‏آوردم. و اين بار سوم، رابطه‏ام با قرآن، از رابطه‏ام با قلبم، با نفسم نزديك‏تر بود. و اين نه يك حرف كه يك احساس بود. آخر من مى‏توانستم بدون قلبم چند ثانيه زنده باشم؟**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 16**

**ولى بدون قرآن (دقت شود) نمى‏دانستم چگونه زنده باشم و براى چه زنده باشم و همين ثانيه‏ها را چگونه بگذرانم؟ اين احساس، انس عميقى را در من سبز كرد. اين ضرورت، مرا با قرآن پيوند زد.**

**اكنون با صراحت مى‏گويم، قدم اول، شرط اول، براى برخورد با قرآن همين احساس، همين دركِ ضرورت است.**

**بدون اين احساس، برخورد با قرآن به صورت سرگرمى و بازى در مى‏آيد. و از آن‏جا كه با عادت و جو حاكم در ما رخنه كرده، بى‏بار و نفرت‏زا مى‏گردد. و يا به غرور و خودنمايى دست مى‏دهد.**

**كسى كه ضرورت و نياز به قرآن را تا اين سطح احساس كرده باشد، ديگر در شكست‏ها و پيروزى‏هاى آينده، پيشرفت‏ها و بن‏بست‏هاى كارش، از قرآن منحرف نمى‏شود و بر آن جلو نمى‏افتد. همان طور كه آن را رها نمى‏كند.**

**همين مسأله بود كه تجربه‏هاى آينده مرا از بن‏بست بيرون كشيد.**

**من با اين شوق به سوى قرآن آمدم. اين بار به طرز برخورد فكر كردم.**

**نوشته‏ها و درس‏هاى تفسيرى زيادى را ديدم كه به صورت:**

**موضوعى‏**

**و واژه‏اى‏**

**و مجموعى‏**

**كارشان را شروع كرده بودند. مثلا موضوع انسان را با واژه‏هاى آدم، بشر، انسان، عالم، جاهل، ظالم و ... بررسى كرده بودند. اين موضوعِ با اين همه وسعت را.**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 17**

**و يا مثلا واژه‏ى مترف، ملأ، طاغوت، صبر و كلمه‏هايى از اين قبيل را در قسمت‏هاى فلسفى يا اجتماعى يا تاريخى يا انسانى تعقيب مى‏نمودند.**

**و يا از اول قرآن به ترتيب، سوره‏ها را تفسير مى‏نمودند و كار مى‏كردند.**

**اين سه نوع كار بود. اما روش كار، توجه به:**

**شأن نزول،**

**تاريخ نزول،**

**تفاسير و اقوال،**

**تداعى معانى‏**

**و جريان عمل بود؛ يعنى مادام كه در صحنه‏ى عمل نباشى، قرآن را نمى‏فهمى و تحرك و كارآيى آن را احساس نمى‏كنى. اما در عمل با تداعى معانى و يا بينش ديالكتيكى مى‏توانى قرآن را بفهمى و با آن زندگى كنى.**

**آن سه نوع كار «مجموعى، موضوعى، واژه‏اى» و اين روش‏هاى قديم و جديد را بررسى نمودم و در اين بررسى‏ها بود كه بن‏بست‏ها را تجربه كردم.**

**من مى‏ديدم كسانى در صحنه‏ى عمل و در جريان عمل حضور داشتند، هنگامى‏كه قرآن نازل مى‏شد به يكديگر نگاه مى‏كردند و با تمسخر از هم مى‏پرسيدند: «ماذا ارادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا». آنها كه در جريان عمل و در صحنه بودند، قرآن را نمى‏فهميدند و يا يكسان و برابر نمى‏فهميدند.**

**اين تفاوت نشان مى‏دهد كه عامل ديگرى براى فهم قرآن و برداشت از آن لازم است؛ عاملى كه مى‏تواند تفاوت‏هاى صحنه‏ى عمل را توضيح بدهد.**

**اما تداعى معانى و همخوانى ذهنى، يافتم كه ربطى به قرآن ندارد. يك آيه در ذهن من هزار مسأله‏ى ديگر را تداعى مى‏كند. اين مربوط به دلالت آيه نيست؛ مثلا هنگامى كه صداى زنگ بلند مى‏شود، اين دلالت دارد كه‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 18**

**كسى منتظر است. همين و همين. ولى چه بسا در ذهن من، صداى زنگ برايم صداى خروس ده و داستان مادر بزرگ و آش نذرى و صحنه‏ى عروسى عمه جانم را تداعى كند. اين تداعى و همخوانى كارى به دلالت آيه ندارد كه از تنوين يك كلمه و يا از حالت و شكل آهنگ يك كلمه براى من به دست آمده. آنچه از متن كلمه و از دلالت كلمه برنخاسته باشد، فقط تداعى ذهن من است و بايد از محدوده‏ى آيه شست‏وشو شود. اين تحميل بر قرآن است نه تحليل آن.**

**و اما داستان شأن نزول و يا تاريخ نزول هم براى فهم قرآن كافى نيست؛ چون آن‏جا كه حضور در صحنه نمى‏تواند روشنگر باشد و هزار سؤال سبز مى‏كند كه؛ «ماذا ارادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا»، در اين‏جا شأن نزول چه مى‏تواند بكند؟ بگذر از اين‏كه شأن نزول‏ها چه بسا در محدود كردن و گمراه كردن ذهن اثر بگذارند. اين است كه نمى‏توان بر شأن نزول تكيه كرد.**

**مثلًا شأن نزول «قُل اعُوذُ» ها ... يا «قُل هُوَ اللَّهُ احَدٌ ...» هيچ نكته‏اى را روشن نمى‏كند. زنى براى رسول جادو كرد و يا كسى از محمد خواسته كه خدا را توصيف كن. با اين شأن نزول، چه مسأله‏اى حل مى‏شود؟**

**اما تفاسير و اقوال ديگران هم، چه بسا خستگى زيادتر و حيرت بيشتر را به دنبال بياورد. بگذر از اين كه روش آنها مهم‏تر از مطالب آنهاست. و بگذر از اين‏كه قرآن با حرف‏هاى ديگران روشن نمى‏شود.**

**اينها خلاصه‏اى از شك‏ها و بررسى‏هاى من بود. من به بن‏بست رسيدم. من درس‏هاى تفسير را مى‏ديدم. اين درس‏ها در اوج و در نهايت، دائرة المعارف خوبى بود. قرآن در آن باز نمى‏شد. قرآن در آن تحليل نمى‏شد. چه بسا من مى‏توانستم راجع به هر كلمه‏ى قرآن يك جلد كتاب ببينم و يا بشنوم ولى قرآن براى من موضوع كار مى‏شد، نه وسيله‏ى كار.**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 19**

**هدف مى‏شد، نه راه. و اين بزرگ‏ترين انحراف در برخورد با قرآن بود. پل تو را عبور نداده بود، نرسانده بود، مشغول كرده بود كه تحقيق كنى و بررسى علمى كنى.**

**اين را بگويم، من منكر بررسى‏هاى علمى و كامپيوترى نيستم. اينها همه كارهايى هستند، ولى نه كارى قرآنى. اينها به دنبال چيزى هستند كه قرآن ما را از آن بر حذر داشته است.**

**البته مى‏توان به عنوان يك كار علمى، باد و باران را در قرآن بررسى كرد و به نتيجه‏هاى عالى رسيد. ولى آن‏جا كه قرآن تو را به اين آيه‏ها دعوت مى‏كند، مى‏خواهد تو را همراه يك حركت از مُلْك و از مَلَكُوت و از مَلَك، به مالك هستى راهنما باشد. مى‏خواهد تو را از پديده‏ها، از نظام حاكم بر آنها (ملكوت) و از واسطه‏هاى هستى و فرشته‏ها، به سوى مالك و حاكمى كه همه در دست او هستند «بيده ملكوت كل شى» بكشاند. و همراه اين تغيير و تحول حق و ثابت را نشانت بدهد تا بر روى موج‏ها خانه نسازى و بر غير او تكيه نكنى تا بتوانى همراه تمام وسيله‏ها مغرور نشوى و بدون هر گونه وسيله‏اى مأيوس نگردى ... فقط به دنبال تكليف باشى.**

**اين كارهاى علمى، بى‏شك پاداش‏هايى دارند. ولى پاداش آنها، فهم قرآن و تفسير قرآنى و آشنايى با هدايت آن نيست.**

**و در جايى ديگر شرح داده‏ام كه چگونه تفسير استاد از سوره‏ى كهف با آن بار علمى و بررسى نكته‏هاى تاريخى و اجتماعى، ارزنده و پرمايه بود ولى براى من جز خستگى چيزى نداشت.**

**استاد با تكيه بر مطالب علمى نشان مى‏داد كه در هر دوره‏اى كه توجه به معاد محدود شود، بايد عاملى براى بيدارى به وجود بيابد. و نشان مى‏داد كه چگونه اروپا و امريكاى مادى با هيپنوتيزم و تله‏پاتى به دنياى‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 20**

**ارواح و مسأله‏ى ادامه‏ى انسان كشيده شدند. و باز نشان مى‏داد كه اصحاب كهف و رقيم يك دسته بودند و يا دو دسته و نشان مى‏داد كه در چه زمانى و همراه چه حاكمى و در چه قطعه‏اى از زمين بوده‏اند ... اينها تمام مطالب تفسيرى او بود. و اين مطالب مطالبِ خوبى بودند، ولى تفسير نبودند. تفسير بايد نمونه‏ها و مصداق‏هاى پنهان و يا رابطه‏ها و هماهنگى‏هاى نهفته را توضيح دهد. تفسير برداشتن پرده از چهره‏ى مصداق‏ها و يا از چهره‏ى رابطه‏هاست. رابطه‏هايى كه در آيه پنهان شده‏اند و يا مصداق‏هايى كه بعدها آشكار مى‏شوند. اين مصداق‏ها را جز با خود آيه‏ها نمى‏توان نشان داد. و اين رابطه‏ها و هماهنگى را هم بايد در جايى ديگر و با روشى جز شأن نزول و اقوال و تفاسير و جريان عمل جست‏وجو كرد.**

**من اين گونه، راه‏هاى گوناگون را تجربه كردم و با اين كه در اين قسمت‏ها به بن‏بست رسيدم سر نخوردم. و حتى اين فكر كه براى فهم قرآن، بايد فرهنگ جزيره و فرهنگ روم و ايران را شناخت، به دلم چنگى نزد. من مى‏ديدم كه فرهنگ جزيره و شعرهاى امرءالقيس و معلقات او، از چه عشق بازى‏ها و شتر سوارى‏ها و تصوير بركه‏ها و تپه ماهورها حرف دارد و در چه سطحى ايستاده است. و مى‏ديدم كه فرهنگ روم و ايران، نه امتدادش بايد در جزيره باشد و نه وضعش بدان‏گونه كه در فرهنگ اسلامى است.**

**فرهنگ قرآن پس از گذشت سال‏ها حرف‏هايى دارد كه هنوز فرهنگ معاصر ما از آن عقب‏تر است. تلقى قرآن از انسان و تلقى آن از تربيت انسان و اخلاق و حكومت، به كيفيتى است كه فرهنگ معاصر، آن را درك‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 21**

**نكرده. اين فرهنگ، انسان را با جبرها تحليل مى‏كند، در حالى كه انسان تركيبى از جبرهاست.**

**بر اين اساس، آن مى‏خواهد تربيت انسان را همچون تربيت درخت و سگ در نظر بگيرد، در حالى كه تربيت انسان همان زمينه‏سازى حركت اوست.**

**و حكومت را تا سطح رفاه و تكامل مى‏خواهد، در حالى كه انسانى كه در هستى مطرح شده و بالاتر از تكامل، آرمان گرفته، بايد به استعدادهاى تكامل يافته‏اش جهت بدهد و آن را رهبرى كند.**

**نه فرهنگ جزيره و نه فرهنگ ايران و روم، هيچ‏كدام نمى‏توانند فرهنگ قرآن را تبيين كنند؛ چون ريشه‏ى اين فرهنگ در وحى است. و آن فرهنگ‏ها، در تجربه و تخيل و تفكر انسان ريشه دارند. در نتيجه، فرهنگ با وحى تكميل مى‏شود، نه آن‏كه بتواند وحى را تبيين كند. و آنچه وحى را مطرح مى‏كند، يا لااقل احتمال آن را پيش مى‏كشد، همان كوتاهى علم و غريزه از توضيح رابطه‏هاى بى‏حساب انسان است.**

**و اين همان ضرورتى بود كه به من زمينه‏اى داده بود كه به آن همه بن‏بست در اين بازگشت سوم به قرآن، سست نشوم و از پاى نيفتم.**

**من با اين كه مى‏ديدم اين طرز كار مجموعى و واژه‏اى و موضوعى و آن روش كار با شأن نزول و تاريخ نزول و اقوال و تفاسير و جريان عمل، به بن‏بست مى‏رسند، نا اميد نشدم و عقب نكشيدم، به فكر يافتن راهى افتادم.**

**در اين مرحله بود كه توجه به طرز برخورد رسول با قرآن و با آدم‏ها راهم را روشن كرد.**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 22**

**رسول چگونه قرآن را مطرح مى‏كرد؟**

**آيا همين‏گونه به تفسير آن مى‏پرداخت؟ مجموعى و واژه‏اى و موضوعى كار مى‏كرد؟**

**اين سيره‏ى رسول و تاريخ اوست. او درس تفسير نمى‏گذاشت، اين طور كه ما كلاس تفسير و نهج البلاغه و ايدئولوژى و شناخت مكاتب مى‏گذاريم.**

**آنچه بود تلاوت آيه‏ها بود: «يَتْلوُا عَلَيْهِم آياتِه؛ يَتْلوُنَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ»؛ و به دست دادن معيار انتخاب، «تَواصَوْا بِالْحَقِّ».**

**اگر قرآن در جايگاه خودش مطرح شود و حق تلاوتش ادا شود، احتياج به توضيح و تفسير ندارد. و اگر در جاى خودش ننشيند و مخاطب خودش را نيابد، آن وقت تحريف شده و منحرف گرديده است؛ «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِه». تحريف نه زياد كردن بر قرآن و نه كم كردن از قرآن است، كه تحريف همين جايگاه‏ها را به هم زدن و موضع‏ها را ناديده گرفتن است. اين تحريفى است كه روايات صحيح هم از آن حكايت مى‏كند.**

**اگر در مقام شك، آيه‏هاى انكار را به كار بگيرى و اگر در مقام توبيخ، آيه‏هاى محبت را بخوانى، تحريف كرده‏اى. و اين‏جاست كه آيه‏ها گنگ و نامفهوم و حتى طنز آلود و خنده‏آور مى‏شوند.**

**كسى كه بايد حركت كند، يك آيه براى او كافى است. يك سؤال براى او كافى است. «أَتُترَكُونَ فى ما ههُنا آمِنينَ؟ فى جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضيم ...؟ و تَنْحِتُون مِنَ الْجِبال بُيُوتاً فارِهين؟»**

**صالح از قومش همين را مى‏پرسيد: آيا شما متروك و رها شده‏ايد در همين‏ها ... در همين‏ها ... آيا شما متروك شده‏ايد با امن و امان ... در اين‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 23**

**باغ‏ها ... و چشمه‏ها ... و كشتزارها ... و نخل‏هايى كه شكوفه‏هايش رسيده‏اند ...؟**

**شما متروك مانده‏ايد كه از كوه‏ها خانه بسازيد و خوش باشيد؟**

**براى حركت همين سؤال كافى است. انسانى كه خودش را بيشتر از اين تلاوت تكرار و زندگى محدود ديد، راه مى‏افتد و حركت مى‏كند و همان را مى‏گويد كه ابراهيم گفت: «انى ذاهب»؛ من رونده‏ام. من نمى‏توانم بمانم. و علامت اين حركت همين است كه به گذشته حسرت نمى‏خورم. اين كافر است كه حسرت گذشته را دارد. مى‏گويد: «ياليتنى كنت ترابا»؛ كاش خاك بودم. كاش رويشى مى‏داشتم. و كاش مثل سنگ‏ها چشمه‏اى را از دلم بيرون مى‏ريختم.**

**كسى كه ارزش خودش را مى‏شناسد و اندازه‏ى خودش را مى‏بيند، ديگر ماندگار نيست، رونده است، «انّى‏ ذاهِبٌ ...» اين‏جاست كه مرحله‏ى دوم مى‏رسد. جهت رفتن و مذهب تو كدام است؟ رو به چه چيزهايى خواهى آورد؟ رو به آنچه كه در اين پوست و پايين‏تر از توست؟ تو از پوست بيرون آمده‏اى ديگر نمى‏توانى در پوست بگنجى. نمى‏توانى در اين محدوده، مقصودى و مذهبى داشته باشى. پس «انى ذاهب الى ربى».**

**رو به سوى حاكميت مى‏آورى و او را مى‏خواهى كه جهت تو و مقصد تو و حاكم تو و محرك تو باشد.**

**و مرحله‏ى سوم، طى اين راه با دستگيرى و همراهى اوست؛ «انّى‏ ذاهِبٌ الى رِبى سَيَهْدين ...» كسى كه راه افتاد او به زودى همراهيش مى‏كند و مى‏رساندش.**

**من در مرحله‏ى شروعم همين آيه‏ها برايم كافى هستند. اگر تمام قرآن را بخوانم و موضوعى و واژه‏اى كار كنم، به بن‏بست مى‏رسم. به آيه‏هاى‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 24**

**جبر و اختيار و آيه‏هاى توحيد برخورد مى‏كنم، به بن‏بست مى‏رسم و دچار تناقض مى‏شوم.**

**و اين است كه آيه‏ها تحريف شده‏اند و در جاى خود ننشسته‏اند.**

**تفسير به اين‏گونه كه ما با آن همراه شده‏ايم، نتيجه‏ى انحراف از بر خورد صحيح با قرآن است.**

**ما در برخورد با افراد، زود قرآن و نهج البلاغه را مى‏گذاريم زير بغلشان، كه برويد ... با واژه‏ها و يا موضوع‏ها يا به ترتيب كار كنيد ... تا كامروا گرديد ... و اين‏گونه برخورد جز خستگى و رنج و يا غرور و ريا بهره‏اى ندارد. همان بازيگرى با قرآنى است كه مى‏خواهد بازى‏ها را بشكند. همان سرگرم شدن به پلى است كه مى‏خواهد تو را برساند.**

**تلاوت آيه‏ها، در موضوع و جايگاه آيه‏ها، اين برخورد صحيحى است كه بدون تحريف و بدون احتياج به بازى‏ها، آيه‏ها را روشن و مشخص مى‏سازد.**

**و علامت اين برخورد صحيح اين است كه كلمه‏ها و تركيب‏ها و رابطه‏ها همه مشخص و روشن هستند. اگر مى‏خواهى بدانى كه با سوره و آيه‏ها در جايگاهش و در موضعش برخورد كرده‏اى، ببين آيه‏ها و كلمه‏ها و ترتيب آنها بر تو سنگينى دارند و يا اين كه راحت و سليس هستند. ما مى‏بينيم كه در برابر آيه‏هاى گنگ و خسته، چگونه با دكلمه و حركت دست و سر مى‏خواهند به خود، نشاط و شور و به آيه، جان و حالى بدهند و فاصله‏ها را پر كنند.**

**پس از درك ضرورت قرآن و پس از تجربه‏ى تفسيرهاى گوناگون، به اين نكته رسيديم كه تفسير چگونه نتيجه‏ى تلاوت آيه‏ها و شناخت موضع‏ها و جايگاه‏هاست.**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 25**

**اكنون به روش كار مى‏رسيم، كه اگر شأن نزول و تفاسير و اقوال و جريان عمل كافى نيست، پس چه بايد كرد؟ آنچه در اين قسمت راهگشا بود، توجه به تفاوت برداشت‏ها از يك آيه بود، كه حتى بعضى‏ها در صحنه‏ى عمل مى‏پرسند: «ماذا ارادَ اللَّه بِهذا ...»**

**اين نكته نشان مى‏دهد كه جريان عمل كافى نيست؛ جريان انسان، مهم است. مادام كه تو جارى نشده باشى، قرآن را احساس نمى‏كنى، هر چند كه در ميدان عمل باشى. كودك‏هاى غافل هر چند در صحنه‏ى آميزش باشند چيزى احساس نمى‏كنند و حتى بد مى‏فهمند و خيال مى‏كنند كه دعوايى در كار است. آنچه مهم است بلوغ و جريان كودك است، نه جريان عمل.**

**تو گاهى در صحنه‏ى طلوع و غروب هستى و آن را احساس نمى‏كنى و گاهى به آن حالت رسيده‏اى و آن جريان را فهميده‏اى، در حالى كه طلوعى نيست.**

**گاهى حرفى را مى‏شنويم و پس از سال‏ها به آن زمينه و جريان و بلوغى مى‏رسيم كه آن را احساس مى‏كنيم. تا انسان جارى نشود، آيه‏ها روشن نمى‏شوند.**

**و اين جريان رويش انسان است؛ از اسلام تا ايمان تا تقوا تا احسان تا اخبات تا اخلاص تا سبقت تا رضوان و ...**

**اين جريان است كه هدايت‏هاى بيشتر با خود بر مى‏دارد، هُدىً لِلنّاسِ، هُدىً لِلْمُؤمِنين، هُدىً لِلْمُتَّقين، هُدىً لِلْمُحْسِنين، ... اينها هدايت‏هاى متفاوتى هستند كه در هر مرحله از جريان انسان به او هديه مى‏شوند. و اين‏جاست كه تنها دود چراغ خوردن و خواندن و بلعيدن كتاب‏ها كارگشا نيست. بايد با آنچه كه يافته‏اى زندگى كنى. و بايد بر روى آگاهى و شهادتت به پا**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 26**

**بايستى ... «وَالَّذينَ هُمْ بِشَهاداتِهِم قائِمُون». «1»**

**هدايتى كه براى محسن‏هاست به متقين نمى‏رسد. و هدايتى كه براى متقين است به مؤمنين نمى‏رسد. هر كدام هنگامى كه جارى شدند و با شكر به مرحله‏ى بالاتر رسيدند، مى‏توانند برداشت بيشترى داشته باشند.**

**بارها شنيده‏ايم كه يك مقدار غذاى معين، در چند بدن، يك مقدار نيرو به وجود نمى‏آورد و يكسان اثر نمى‏گذارد. اين قرآن است كه بعضى‏ها با آن به خسارت مى‏رسند. بهره‏بردارى از قرآن به مقدار جريان تو و رويش و فلاح تو، كم و زياد مى‏شود.**

**اين سرنوشت من با قرآن بود.**

**خستگى بر اثر سخت گيرى استاد در مكتب، مدرسه.**

**اشتياق پس از تلقين‏ها و شعارها.**

**سرخوردگى به خاطر ضعف پايه و برخورد با ترجمه‏هاى مرمرى.**

**جريان فكرى و درك رابطه‏ها و درك ضرورت وحى هنگام نارسايى علم و عقل و غريزه.**

**برخورد مجدد همراه با اين احساس ضرورت.**

**تجربه‏ى بن‏بست، نوع كار با قرآن، از موضوعى و مجموعى و واژه‏اى.**

**بازگشت به سيره و طرز برخورد رسول با قرآن و آدم‏ها.**

**تجربه‏ى بن‏بست روش كار، از شأن نزول، اقوال و تفاسير و جريان عمل.**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 27**

**دستيابى به نوع كار و شناخت موضع و جايگاه آيه‏ها. تلاوت آيه‏ها در جايگاه خود.**

**دستيابى به روش كار. جارى شدن انسان و جريان خود او، نه جريان عمل و نه قيل و قال‏ها و نه شأن نزول و نه تداعى معانى و همخوانى ذهنى.**

**از اين سرگذشت به سه اصل مى‏رسيم كه هنگام برخورد با قرآن ضرورت دارد و بدون آنها به بازى كشيده مى‏شويم و در سطح مى‏مانيم و بار نمى‏دهيم:**

**1- درك ضرورت و نياز به قرآن تا حدى شديدتر از نياز به نفس و به خون قلب.**

**2- شناخت مواضع آيه‏ها، تلاوت آيه‏ها در جايگاهش.**

**3- جريان انسان به گفته‏ى ابراهيم در سه مرحله: انى ذاهب. الى ربى.**

**سيهدين.**

**كسانى كه اين گونه ذاهب و رونده هستند. و نه با تمام داروها، كه با مقدار ضرورت و نياز آنها برخورد كرده‏اند، به هدايت و رحمت قرآن مى‏رسند و نور قرآن بر راه آنها مى‏تابد، نه بر چشمشان. قرآن برايشان وسيله‏ى حركت مى‏شود، نه موضوع تحقيق. نه وسيله‏ى ارتزاق و نه شخصيت آفرين ...**

**ما براى تفسير تنها كارى كه مى‏كنيم، همين است كه زمينه‏ى اين جريان را در افراد فراهم كنيم تا خودشان با قرآن روبرو شوند و با آن ديدار كنند و به خسارت و يا شفا و رحمت دست بيابند.**

**تفسير به گونه‏هاى ديگر، يك نوع انحراف از برخورد صحيح با قرآن است. «1»**

**و براى اين گونه تفسير، اين گام‏ها بايد برداشته شود. كسانى كه‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 28**

**مى‏خواهند با قرآن كار كنند، پس از آن مراحل و پس از جريان، بايد اين گام‏ها را بردارند:**

**الف- بررسى كلمه‏ها و جمله‏ها. بررسى آهنگ‏ها و حالت آيه‏ها. در ترجمه‏هاى موجود اصولا اين نكته‏ها ملاحظه نشده است. در خود آيه، برش، ضربه، تمسخر و طنز، تهديد، محبت و نرمش، چرخش و موج، گره خورده و مشخص است. ولى در ترجمه از اين همه هيچ خبر نيست.**

**ب- بررسى امكانات تركيب و شروع و ختم آيه‏ها. يك سوره چگونه مى‏تواند شروع بشود و چند گونه مى‏تواند تركيب پيدا كند؟ مثلًا «ما اغْنى‏ عَنْهُ» چرا اين گونه تركيب نشده است: «ما اغْناهُ»؟**

**و «يُكَذِّبُ بِالدّينِ». چرا اين گونه تركيب نشده: يكذّب الدين؟**

**«وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلواتِهِمْ ساهُوْنَ»، چرا اين‏گونه نيامده: فى‏ صَلواتِهِمْ؟**

**و يَحْسَبُ انَّ مالَهُ اخْلَدَه، چرا حَسِبَ انَّ مالَهُ اخْلَدَهُ نيامده و يا چرا يَحْسَبُ انَّ مالَهُ يَخْلُدُه نشده است تا زمان‏ها با هم هماهنگ بشوند؟**

**ج- بررسى روابط آيه‏ها با هم. چون اين وضع فعلى قرآن، از دستور رسول و با نظارت اوست و تنظيم كتاب به همين‏گونه از اوست. پس بايد بر روى جمع بندى و رابطه‏ى آيه‏ها دقت بشود. البته نه به خاطر اين كه به زور رابطه نشان بدهيم؛ بل به خاطر اين نكته حتى نوع بى‏رابطه خودش يك معنى و يك پيام دارد.**

**رَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ و الهِ النَّاس ... با هم رابطه دارند. مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ ...**

**وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ ... وَ مِنْ شَرِّ النّفاثاتِ ... وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ ...، با هم رابطه دارند و اين‏گونه در كنار هم آمدن بى‏جهت نيست.**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 29**

**در سوره‏ى اخلاص، اللَّهُ احَدٌ، اللَّهُ‏الصَّمَدُ، با لَمْ يَلِدْ و با لَمْ يَكُنْ كاملًا مرتبط است. اين تركيب‏ها، بى‏حساب و پراكنده نيستند.**

**د- در سوره‏هاى بزرگ‏تر، براى اين‏كه مقهور و غرقه‏ى حجم آيه‏ها نشويم و در زير موج‏ها نمانيم، بهتر است كه سوره را به مقطع‏ها و قسمت‏هايى كه به هم گره خورده‏اند، تقسيم كنيم و سپس رابطه‏ى اين قسمت‏ها را بررسى بنماييم كه اين قطعه‏ها در مجموعه چه تصويرى مى‏كشند و چه پيامى دارند و چه معنايى را مى‏رسانند.**

**ه- مهم‏تر از اين همه كه حتى به اين سؤال‏ها مى‏تواند پاسخ بدهد، شناخت موضع «1» و جايگاه آيه و به دست آوردن مخاطب سوره است. اين نكته بايد مشخص شود كه اين سوره‏ى «قُلْ اعُوذُ» و يا سوره‏ى «تَبَّت يَدا ابى‏ لهب» يا سوره‏ى كوثر، براى كدام مخاطب و در چه هنگام بايد خوانده شود. اين سوره‏ها كه رسول هم حق نداشت در آنها شتاب كند «2» در كدامين جايگاه و در چه حالت بايد مطرح شوند.**

**همان‏طور كه گذشت، شناخت موضع و جايگاه آيه علامت دارد.**

**آيه‏ها يا سوره‏ها اگر در جاى خود قرار گرفته باشند، هيچ زيادى نمى‏آورند و كاملًا معنا دارند.**

**اگر مى‏بينى كه در دلت هنوز يك كلمه زيادى جلوه مى‏كند و يا تركيب جا نيفتاده، بدان كه هنوز زمينه‏ى آيه‏ى به دست نيامده و مخاطب آيه‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 30**

**مشخص نشده است. اگرچه آيه معنا دارد و مى‏خواند ولى، هنوز جايگاهش را نيافته است.**

**يكى از دوستان ضبط صوت بزرگى از امريكا آورده بود و خودش هم در رشته‏ى الكترونيك كار كرده بود. مى‏گفت هر وقت ضبط خراب مى‏شد و من تعميرش مى‏كردم، يك مشت پيچ و مهره و وسائل اضافى از ضبط به جا مى‏ماند. ولى با اين وصف، ضبطم مى‏خواند و صدا مى‏داد.**

**ما نمى‏توانيم با وجود اين همه پيچ و مهره‏ى اضافى و كلمه و تركيب‏هاى مجهول، به خواندن ضبط دل‏خوش كنيم و فقط به دنبال برداشت‏هاى انقلابى يا غير انقلابى باشيم و زيادى‏ها را زير سبيل بگذاريم. آيه‏ها مادام كه احساس مى‏كنى، تكرار و يا كلمه و يا حالتى بيشتر از ضرورت دارند، مطمئن باش كه جا نيفتاده‏اند و در موضع و جايگاه خود ننشسته‏اند.**

**در اين مجموعه «تطهير با جارى قرآن» ما اين گام‏ها را برداشته‏ايم و براى اين‏كه تو هم با ما همگام شوى بايد خودت قدم‏هايى را بردارى. اين نوشته گرچه مفصل‏تر و گسترده‏تر از روش برداشت «1» است، ولى بايد اينها را پس از كارى كه خودت شروع مى‏كنى و به انجام مى‏رسانى، بخوانى، نه‏**

**تطهير با جارى قرآن(2)، ص: 31**

**اين‏كه همين الان تا آخرش را ورق بزنى و كنار بگذارى. نه، بايد تمام سوره را مرور كنى، سپس آن گام‏ها را كه مطرح شد بردارى. كلمه‏ها و تركيب‏ها و روابط و جايگاه آيه‏ها را بررسى كنى. (مى‏توانى از تفسيرهاى فارسى هم كمك بگيرى) آن‏گاه مجموعه‏ى زحمت و دسترنجت را بنويسى و به خواندن اين نوشته‏ها مشغول شوى و با كارى كه كرده‏اى مقايسه كنى و خودت، يا نوشته‏ها را غنى‏تر و پربارتر بسازى.**

**اين مجموعه همين‏طور نوشته شده. دوستانى با هم يكى دو روز يا بيشتر (اين مربوط به وضع سوره بود) بر روى يك سوره كار مى كردند.**

**تفسيرهاى مختلف و لغت‏هاى متعدد را مى‏ديدند و بحث مى‏كردند و مى‏نوشتند و در جمع مى‏خواندند. آن‏گاه با هم مباحثه مى‏كرديم و ديدگاه‏ها را تغيير مى‏داديم و در جريان دقيق‏ترى قرار مى‏گرفتيم و آن‏گاه نوبت جمع‏بندى به من مى‏رسيد. و در اين جمع بندى اين نوشته‏ها به طور خلاصه يادداشت مى‏گرديد.**

**اگر اين‏طور و با اين بينش هدايت، (نه تنها كار علمى)، به قرآن نزديك بشوى، آن وقت قرآن را همان‏طور كه نازل مى‏شد احساس مى‏كنى و با جارى شدن خودت در هنگام عمل، خسارت نمى‏بينى. تو نه «با هدايت» كه «بر هدايت» هستى.**

**«اولئِكَ عَلى‏ هُدىً مِنْ رَبِّهِم».**